

قالب : شعر نو (نیمایی)
نوع ادبی: حماسی
شاعر : مهدی اخوان ثالث
شاعر معاصر
از کتاب :
در حیات کوچک پاییز در زندان

درس سیزدهم : خوان هشتم

یادم آمد، هان،/داشتم می گفتم، آن شب نیز/ سورت سرمای دی بیدادها می کرد./ وچه سرمایی، چه سرمایی! / باد برف و سوز وحشتناک

قلمرو زبانی: هان = شبه جمله در معنی آگاه سازی و هشدار / خون = مرحله / داشتم می گفتم = ماضی مستمر / سورت = تندی، تیزی، حدت و شدت / «ها» در بیدادها = نشانه کثرت است یعنی: بسیار بیداد می کرد / تشخیص = سورت سرما ظلم بکند/ باد برف = کولاک، برفی که با وزش باد همراه است (اشاره به فضای خفقان جامعه دارد) / چه سرمایی = ترکیب وصفی «چه» صفت تعجبی / سوز وحشتناک = ترکیب وصفی / فعل «بود» در قسمت آخر حذف به قرینه معنوی.

قلمرو ادبی: دی ماه = مجازاً « زمستان » / شب = نماد ظلم و ستم فضای حاکم بر جامعه / تکرار = چه سرمایی چه سرمایی / سورت سرمای دی بیدادها می کرد = کنایه از سرمای شدید / سورت سرمای = استعاره و تشخیص (بیدادها کردن سورت سرما) / واج آرایی = «س»، «ر»

قلمرو فکری: آری به یادم آمد داشتم این موضوع را می گفتم، آن شب هم سوز و تندی سرمای زمستانی بسیار شدید بود آه که چه سرمای استخوان سوز و شدیدی بود/ برف و بوران بود و سوز و سرمایی وحشتناک (بیانگر ظلم و بیداد حاکم بر جامعه)

لیک، خوشبختانه آخر، سرپناهی یافتم جایی / گرچه بیرون تیره بود و سرد، هم چون ترس / قهوه خانه گرم و روشن بود، هم چون شرم

قلمرو زبانی: لیک = لیکن (حرف ربط) / قید = خوشبختانه، آخر / سرپناه = پناهگاه = مفعول / ترس و شرم = متمم / تیره، گرم = مسند / سرد، روشن = معطوف به مسند / «را» = برای

قلمرو ادبی: تشبیه = بیرون : مشبه ، ترس : مشبه به، تیره و سرد : وجه شبه / تشبیه = قهوه خانه»
مشبه « ، شرم « مشبه به » - گرم و روشن «وجه شبه» / جناس = گرم ، شرم / حسّ آمیزی = شرم
گرم و روشن بود / تضاد = گرم ، سرد - تیره ، روشن. / ایهام در واژه سرد = ۱-مقابل گرم ۲-صمیمی
نبودن / ایهام = در واژه گرم = ۱- مقابل سرد ۲- با مهر و صمیمی بودن / واج آرای صامت «ر» / کنایه
= خون گرم بودن کنایه از صمیمی بودن

قلمرو فکری: اما سرانجام جایی را برای سر پناه پیدا کردم / هرچند که بیرون از آن سر پناه ، فضایی
تیره و سرد همانند ترس و هراس بود / ولی قهوه خانه چون شرم و حیا، گرم و روشن بود
همگان را خون گرمی بود. / قهوه خانه گرم و روشن ، مرد نقال آتشین پیغام، / راستی کانون گرمی
بود.

قلمرو زبانی: همگان = همگی ، همه حاضران ، مفرد آن همگن است / مرد نقال = افسانه گو ، کسی
که در قهوه خانه ها داستان می گفت / راستی = واقعا ، قید / پیغام = سخن / کانون = محفل ، انجمن
قلمرو ادبی: همگان را خون گرمی بود = کنایه از همه صمیمی بودند / حسّ آمیزی = آتشین پیغام /
آتشین پیغام = کنایه از گرم و جذاب بودن کلام / راستی = قید / گرم = ایهام : ۱- پر مهر ۲-متضاد سرد
قلمرو فکری: همگی نسبت به هم ، صمیمیت و صفا و یکدلی داشتند، / فضای قهوه خانه گرم و روشن
و مرد نقال هم سخنانش گرم و تاثیرگذار بود / به راستی که مجمع و مجلسی صمیمانه بود.

مرد نقال - آن صدایش گرم، نایش گرم / آن سکوتش ساکت و گیرا / و دَمش، چونان حدیث آشنایش
گرم- / راه می رفت و سخن می گفت / چوب دستی منتشا مانند در دستش، مست شور و گرم گفتن
بود / صحنه میدانک خود را تند و گاه آرام می پیمود.

قلمرو زبانی: نای = حنجره ، گلو / سکوت ساکت = سکوت ساکت کننده / سکوت گیرا = سکوت اثرگذار
/ حدیث آشنا = داستانهای شاهنامه ، داستان مرگ رستم / سکوت نقال، ساکت و گیرا بود . سکوت
نقال، دیگران را به سکوت و اندیشیدن وا می داشت. / منتشا = نوعی عصا که از چوب گره دار ساخته
می شود و معمول درویشان و قلندران به دست می گیرند؛ برگرفته از نام « منتشا » (شهری در آسیای
صغیر) / «ک» در میدانک = نشانه ی تصغیر یا کوچکی / صحنه میدانک خود (=هسته+مض+مض مض)

قلمرو ادبی: حس آمیزی = صدایش گرم، نایش گرم / نای = گلو و مجاز از « صدا » / سکوتش ساکت و گیرا = کنایه از سکوت اثرگذار / دم = صدا، مجاز / دم گرم بودن = کنایه از موثر بودن سخن / ساکت و سکوت = اشتقاق / تشبیه = چوب دستی «مشبه»، منتشا «مشبه به»، وجه شبه = گره دار بودن / تشبیه = دمش چونان حدیث آشنایش گرم

قلمرو فکری: مرد نقال که صدا و نوایی گرم و دلنشین داشت / سکوت و خاموشی اش نیز سنگین و تاثیرگذار بود / و سخنش همانند داستان و روایت آشنای او جذاب بود / در حالیکه راه می رفت سخن می گفت (داستانهای شاهنامه را روایت می کرد) در حالیکه چوب دستی، شبیه عصا در دست داشت / و غرق شور و گرم گفتن بود.

همگان خاموش، / گرد برگردش، به کردار صدف برگرد مروارید، / پای تا سر گوش / هفت خوان را / زاد سرو / و یا به قولی ماخ سالار آن مرد گرامی و ارجمند / آن هریوه خوب و پاک آیین روایت کرد / خوان هشتم را / من روایت می کنم اکنون / من که نامم «ماث».

قلمرو زبانی: همگان = همگان جمع همگن / به کردار = به مانند / هفت خوان = ترکیب وصفی، منظور هفت مرحله که رستم برای نجات کی کاووس طی کرد / آزاد سرو = یکی از راویان شاهنامه / ماخ سالار: از راویان شاهنامه / هریوه = هروی = صفت نسبی، منسوب به هرات، اهل هرات (شهری در افغانستان) / گرامی مرد = ترکیب وصفی مقلوب / خوان هشتم = همان خوان حيله و غدر است / ماث = علامت اختصاری «مهدی اخوان ثالث»

قلمرو ادبی: تشبیه = مرد نقال به مروارید، مردم حاضر در قهوه خانه به صدف / پا تا سر = مجاز از کل وجود، / پا تا سر گوش بودن = کنایه از «دقت بسیار» / جناس = مرو، مرد، کرد

قلمرو فکری: مردم همه ساکت بودند، هم چون صدفی که مروارید را در میان همان گونه که صدف، مروارید را احاطه می کند؛ حاضران قهوه خانه نیز مرد نقال را احاطه کرده بودند و با تمام وجود به سخنان او گوش فرا می دادند

همچنان می رفت و می آمد. / همچنان می گفت و می گفت و قدم می زد / «قصه است این، قصه، آری قصه درد است / شعر نیست، / این عیار مهر و کین مرد و نامرد است / بی عیار و شعر محض خوب و

خالی نیست / هیچ — هم چون پوچ - عالی نیست / این گلیم تیره بختی هاست / خیس خون داغ
سهراب و سیاوش ها، / روکش تابوت تختی هاست...»

قلمرو زبانی: آری = قید / همچنان = قید / قصه درد = ترکیب اضافی / عیار = ابزار و مبنای سنجش ،
عیار / تختی ها = افرادی مانند تختی (ها = به معنی «مثل و مانند»)

قلمرو ادبی: تضاد = می رفت و می آمد. / تکرار = می گفت / تضاد = مهر و کین / لف و نشر مرتب = مهر
به مرد و کین به نامرد مربوط می شود. / جناس = عالی، خالی / شعر = مشبّه، همچون: ادات، پوچ =
مشبه به ، وجه شبه = عالی نیست / «هیچ همچون پوچ عالی نیست» = پارادوکس / جناس = عالی و
خالی / تلمیح و نماد = سیاوش و سهراب و تختی / مجاز = سهراب ، سیاوش ها و تختی ها : همگی
مجاز و نماد جوانانی که مظلومانه کشته شده اند / تشبیه = این شعر و ابیات شاهنامه به گلیم تیره بختی
ها تشبیه شده است (گلیم = نماد سرنوشت) / همچنین ابیات شاهنامه به روکش تابوت تختی ها تشبیه
شده است / ایهام: داغ ۱- گرم ۲- درد / داغ بودن خون = کنایه از تازگی کشته شده

قلمرو فکری: مرد نقال همچنان در فضای قهوه خانه قدم می زد/ و همچنان داستان را روایت می کرد و
اینگونه می گفت: / سخن من ، قصه است قصه ی درد و رنج مردم ایران است / مبتنی برواقعیت است
و شعر تو خالی و بی محتوا نیست که فقط ظاهری زیبا داشته باشد / این سخنان من ، ابزار سنجش
مهر و دوستی هر مرد و کینه و دشمنی هر نامرد است . / سخن بی ارزش و فقط شعر خوب خالی از معنا
نیست / سخن من مانند شعری که ظاهری عالی دارد ولی از معنی تهی است ، نیست... / شعر من گلیم
تیره بختی ها و درد و رنج این جامعه است / که به خون داغ سهراب ها و سیاوش ها آغشته شده / و
روکش تابوت پهلوانانی چون تختی و... گردیده است.

اندکی استاد و خامش ماند / پس هماوای خروش خشم، / با صدایی مرتعش، لحنی رجز مانند و
دردآلود، / خواند: / آه، / دیگر اکنون آن، عماد تکیه و امید ایران شهر، / شیرمرد عرصه
ناوردهای هول، / پور زال زر، جهان پهلوی، / آن خداوند و سوار رخس بی مانند،

قلمرو زبانی: استاد = مخفّف «ایستاد» / مرتعش = لرزان / رَجَز = شعری که در میدان جنگ برای مفاخره
می خوانند / درد الود = درد الوده «صفت مفعولی» / لحن رجز مانند = لحن دشمن کوب و با شکوه /
هماوا = هم صدا / عماد = تکیه گاه ، نگاه دارنده ؛ آنچه بتوان بر آن تکیه کرد / ایرانشهر = سرزمین ایران

ناورد = نبرد / هول = وحشت انگیز ، ترسناک / پور = پسر / زال = زر = پیر سفید موی ، پدر رستم / پهلوان = پهلوان / جهان پهلوان = مخفف جهان پهلوان / خداوند : صاحب / سوار رخس بی مانند : وابسته و وابسته

قلمرو ادبی: خاموش ماند = کنایه از سکوت کرد / استعاره = خروش خشم / تشبیه = لحنی رجز مانند

تشبیه = شیر مرد (تشبیه مرد به شیر) = تشبیه درون واژه ای / شیر مرد = کنایه از رستم

قلمرو فکری: مردنقال لحظه ای توقف کرد و ساکت شد / سپس با صدایی خشم آلود / با صدایی لرزان و آهنگی رجز گونه و دردناک / اینگونه گفت: / آه / دیگر آن تکیه گاه و امید کشور ایران / شیر مرد میدان جنگ های ترسناک / ، فرزند ، پهلوان جهان ، زال / آن صاحب و سوار رخس بی همتا ،

آن که هرگز - چون کلید گنج مروارید - نمی شد از لبش لبخند ، / خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان ، / خواه روز جنگ و خورده بهر کین سوگند

قلمرو زبانی: خواه = حرف ربط / را = فک اضافه (پیمان مهر بسته) /

قلمرو ادبی: شیر = استعاره از رستم / تشبیه = لبخند به کلید گنج مروارید

قلمرو فکری: و آن کسی که هرگز خنده / از لبانش کنار نمی رفت / چه در روز صلح که برای مهر و

دوستی پیمان بسته / و چه در روز جنگ که برای کینه و انتقام سوگند می خورد

آری اکنون شیر ایران شهر / تهمتن ، گرد سجستانی / کوه کوهان ، مردِ مردستان / رستم
دستان / درتگِ تاریک ژرفِ چاه پهناور / کشته هر سو بر کف و دیواره هایش نیزه و خنجر ، / چاه
غدر ناجوان مردان / چاه پستان ، چا بی دردان ، / چاه چونان ژرفی و پهناش ، بی شرمیش ناباور
و غم انگیز و شگفت آور ،

قلمرو زبانی: آری = قید / تهمتن = لقب رستم / گرد = پهلوان / سجستانی = سیستانی / رستم دستان =

رستم پسر زال دستان (دستان لقب زال بوده) / پستان = افراد پست و فرومایه / تگ : عمق / کشته :

کاشته / نیزه و خنجر = گروه مفعولی / غدر = حيله و نیرنگ

قلمرو ادبی: تشبیه = بی شرمی چاه چونان ژرفی اش ناباور بود / شیر ایران شهر و کوه کوهان = استعاره

از رستم / مرد = مجازا پهلوان (رستم) / مردستان = مجاز از کشور پهلوانان (ایران مجازا) / واج آرای

چاه به غدر / تکرار = چاه / چاه = نماد پستی ، تاریکی و سیاهی / صفت بی شرمی برای چاه = تشخیص

قلمرو فکری: آری اکنون رستم این شیر ایران زمین / دلاور و پهلوان سیستانی / مظهر استواری و مردانگی / رستم فرزند زال در ته چاه تاریک و عمیق و پهناور / که در هر طرف بر کف و دیواره هایش نیزه و خنجر کاشته شده بود. / چاه مکر و حيله ناجوانمردان /، چاه فرومایگان و بی دردان ، / چاهی که بی شرمیش همچون عمق و پهنایش باور نکردنی / و غم انگیز و شگفت آور است.

آری اکنون تهمتن با رخس غیرت مند، / در بُن این چاه آبش زهرِ شمشیر و سِنان، گم بود / پهلوان هفت خوان، اکنون / اکنون رستم / طعمهٔ دام و دهان خوان هشتم بود / و می اندیشید / که نبایستی بگوید، هیچ / بس که بی شرمانه و پست است این تزویر / چشم را باید ببندد، تا نبیند هیچ...

قلمرو زبانی: آری = قید / بن = عمق، ته مترادف تگ / آبش = نهاد / سِنان = سرنیزه / زهرِ شمشیر و سِنان = مسند / حذف فعل بود به قرینه لفظی / گم = مسند / خوان هشتم : منظور خوانی که خود رستم، گرفتار آن می شود (چاه) و اکنون شاعر راوی آن شده است / هیچ = ضمیر مبهم

قلمرو ادبی: استعاره و تشخیص = رخس و خوان هشتم / غیرتمند بودن رخس، خوان هشتم دهان داشته باشد / اضافه تشبیهی = دام خوان هشتم / تشبیه = پهلوان هفت خوان به طعمه / واج آرای - طعمه بودن = کنایه از در اختیار خود نبودن و گرفتار بودن / مراعات نظیر = دام ، طعمه - شمشیر، سنان - چاه ، آب / جناس = هفت ، هشت / واج آرای صامت ب / حسن تعلیل = چشم را باید ببندد، تا نبیند

قلمرو فکری: آری رستم اکنون با اسب غیور و دلاور خویش /، در ته چاهی که به جای آب ، زهر شمشیر و نیزه در خود داشت ، ناپدید شده / و این پهلوان هفت خوان اکنون / در دام دهان این خوان هشتم (چاه) اسیر گشته است. (و فهمید که به نیرنگ در چاه افتاده است (با خود گفت که دیگر نباید چیزی بگوید زیرا این نیرنگ کاری بس پست و بی شرمانه است چشمش را باید ببندد تا دیگر چیزی نبیند.

بعد چندی که گشودش چشم / رخس خود را دید / بس که خونش رفته بود از تن، / بس که زهر زخم ها کاریش / گویی از تن حس و هوشش رفته بود و داشت می خوابید

قلمرو زبانی: ضمیر پیوسته «ش» در «گشودش چشم» = مضاف الیه = پرش ضمیر / ش: مضاف الیه ؛

« زخم هایش کاری » / زخم کاری = ضربه مؤثر یا زخمی که موجب مرگ می شود. / داشت می خوابید = می مُرد ؛ ماضی مستمر

قلمرو ادبی: زخم ها کاریش = کنایه از کشنده / خوابیدن = کنایه از مردن

قلمرو فکری: بعد از اینکه چشمانش را گشود / رخس خود را دید که خون زیادی از تنش خارج شده بود / و از بس که شدت زخمهایش کاری بود / انگار که رخس از حس و هوش رفته بود و داشت می مرد

او از تن خود - بس بتر از رخس - بی خبر بود و نبودش اعتنا با خویش. / رخس را می دید و

می پایید. / رخس ، آن طاق عزیز ، آن تای بی همتا رخس رخشنده / با هزاران یادهای روشن و زنده... / گفت در دل : « رخس ! طفلک رخس ! / آه ! »

قلمرو زبانی: بتر = بدتر (صفت تفضیلی) / «ش» در نبودش = مضاف الیه اعتنا / رخشنده = نورانی /

رخس رخشنده = ترکیب وصفی / طاق = فرد ، یکتا ، بی همتا / هزاران یادهای روشن و زنده = سه ترکیب وصفی = هزاران یاد - یاد های روشن - یاد های زنده

آن تای بی همتا = دو ترکیب وصفی : آن تا - تای بی همتا / یاد های روشن و زنده = یاد های تازه و / فراموش نشدنی / طفلک = «ک» در معنی ترحم آمده است / آه = شبه جمله

قلمرو ادبی: واج آرایی = صامت « ش » / استعاره = یاد های روشن / حس آمیزی = یاد های روشن

رخس رخشنده = اشتقاق / یادزنده = تشخیص / هزاران یاد = اغراق

قلمرو فکری: او از تن خود که از تن رخس بسیار بدتر بود بی خبر بود و هیچ اعتنایی به آن نمی کرد

رخس را می دید و به توجه می کرد رخس ، آن یگانه ی عزیز ، آن یگانه ی بی مانند ، رخس نورانی با هزاران خاطرات خوش گذشته ، رستم در دل خود با افسوس اینگونه گفت: بیچاره رخس عزیز. آه

این نخستین بار شاید بود / کان کلید گنج مروارید او گم شد / ناگهان انگار / بر لب آن چاه / سایه ای

را دید / او شغاد ، آن نا برادر بود / که درون چه نگه می کرد و می خندید / و صدای شوم و نامردانه اش در چاهسار گوش می پیچید....

قلمرو زبانی: ناگهان ، انگار = قید / آن نابراذر = بدل / لب آن چاه = گروه متممی / چه = مخفف چاه

قلمرو ادبی: نابردار = ایهام ۱- ناجوانمرد ۲- برادر ناتنی

تشبیه = گوش مانند چاهی بود که صدا در آن می پیچید / مجاز = چشم مجاز از نگاه

قلمرو فکری: این برای اولین بار بود که لبخند از لبان رستم دور می شد. ناگهان گویی بر بالای چاه سایه ی کسی را دید. او شغاد آن ناجوانمرد بود که به داخل چاه نگاه می کرد و می خندید و صدای نحس ناجانمرد او در درون چاه می پیچید.

باز چشم او به رخس افتاد - اما ... وای! / دید، / رخس زیبا، رخس غیرتمند / رخس بی مانند، با هزارش یاد بود خوب، خوابیده است آن چنان که راستی گویی / آن هزاران یاد بود خوب را در خواب می دیده است...

قلمرو زبانی: وای = شبه جمله / تا دیر = تا زمانی دیر / رخس زیبا، رخس غیرتمند = ترکیب وصفی / هزارش یاد بود خوب = «ش» مضاف الیه خوب / راستی: به راست، قید

قلمرو ادبی: چشم افتادن = کنایه از دیدن / استعاره و تشخیص = رخس غیرتمند باشد / اغراق = هزار / با هزار یاد بود خوبش / جناس ناهمسان = بویید و بوسید / کنایه = خوابیده است کنایه از مردن جناس = خوب و خواب / واج آرایبی درصامت «ش» و «خ» / مجاز = چشم مجاز از نگاه / در خواب می دیده = کنایه از غیر واقعی بودن

قلمرو فکری: دو باره چشم او به رخس افتاد... اما... افسوس، رخس زیبا و غیور، رخس بی نظیر او با آن همه خاطرات خوشی را که با او داشته، مرده است. آنچنان که انگار، آن خاطرات فراوان و خوش را در خواب می دیده است.

بعد از آن تا مدتی، تا دیر، / یال و رویش را / هی نوازش کرد، هی بویید، هی بوسید / رو به یال و چشم او مالید... / مرد نقال از صدایش ضجه می بارید / و نگاهش مثل خنجر بود:

قلمرو زبانی: تا دیر = مدت زیادی / یال = موی سر و گردن اسب / هی = پیوسته، مرتب (قید) / ضجه = ناله و فریاد با صدای بلند، شیون / «تا» حرف اضافه است.

قلمرو ادبی: جناس = بویید ، بوسید / واج آرای «ب» / جناس رو ، او / استعاره = در «ضجّه می بارید»
(ضجّه مانند بارانی است که می بارد) / ضجه باریدن = کنایه از غم زیاد / تشبیه = نگاهش مثل خنجر
/ مراعات نظیر = رو ، چشم / اغراق = ضجّه می بارید

قلمرو فکری: بعد از آن تا مدتی طولانی / یال و روی رخس را بارها نوازش کرد ، بویید و بوسید ، چهره
خود را به یال و چشمان رخس می مالید. در حالیکه از صدای مرد نقال، ناله و زاری می بارید و نگاه
چشمانش مثل خنجری تیز بود.

و نشست آرام ، یال رخس در دستش، / باز با آن آخرین اندیشه ها سرگرم / جنگ بود این یا
شکار ؟ آیا میزبانی بود یا تزویر ؟ / قصه می گوید که بی شک می توانست او اگر می خواست / که
شغاد نابردار را بدوزد - همچنان که دوخت - / با کمان و تیر بر درختی که به زیرش ایستاده بود، /
و بر آن بر تکیه داده بود / و درون چه نگی می کرد

قلمرو زبانی: آرام = قید / حذف فعل «بود» به قرینه لفظی / یال = موی گردن اسب و شیر / تزویر =
دورویی ، ریاکاری / میزبانی = اشاره دارد به اینکه برادر ناتنی اش، شغاد، رستم را به مهمانی و شکار
دعوت کرده بود حال اینکه با نیرنگ و فریبکاری او را در دام انداخت / بر آن بر تکیه داده بود = آمدن
دو حرف اضافه برای یک متمم (ویژگی سبک خراسانی)

قلمرو ادبی: واج آرای = صامت «ش» / سرگرم = کنایه از مشغول / جناس = باز و با / استعاره و
تشخیص = قصه / ایهام : نابردار / دوختن = کنایه از باتیر و کمان کشتن / استعاره = کمان و تیر (مانند
سوزن می دوزند)

قلمرو فکری: رستم آرام در کنار رخس نشست در حالیکه یال رخس در دستش بود در این اندیشه به
سر می برد که آیا این جنگ بود یا شکار و آیا این میزبانی بود یا فریب؟ داستان اینگونه می گوید که او
اگر می خواست می توانست که شغاد را به درخت بدوزد همچنانکه دوخت به وسیله ی کمان و تیر بر
همان درختی که شغاد زیر آن ایستاده بود و بر آن تکیه زده بود و به داخل چاه نگاه می کرد.

قصه می گوید:/ این برایش سخت آسان بود و ساده بود/همچنان که می توانست او ، اگر می خواست،/ کان کمند شصت خمّ خویش بگشاید / و بیندازد به بال ، بر درختی ، گیره ای ، سنگی،/ و فراز آید / ور پرسی راست ، گویم راست / قصّه بی شک راست می گوید./می توانست او ، اگر می خواست./لیک ... »

قلمرو زبانی: سخت = بسیار , قید / آسان و ساده = مسند / کمند = طناب / خم = پیچ و تاب / کمند شصت خم = کمند با شصت حلقه = طناب بلند / فراز آید = بالا بیاید

قلمرو ادبی: سخت آسان = تناقض / ایهام تناسب = سخت در اینجا به معنی بسیار و در معنی دشواری تواند با آسان ایهام تناسب داشته باشد / تشخیص = قصه مطلبی را بگوید / واج آرای «س» «و» ش «/ کمند شصت خم = کنایه از بلند بودن کمند / تکرار = راست

قلمرو فکری: داستان اینگونه می گوید که برایش بسیار آسان بود همانگونه که او می توانست اگر می خواست آن کمند بسیار بلند خود را به بالای چاه به دور درختی گیره ای سنگی بیندازد/و بال بیاید و اگر راستش را پرسی من می گویم .بدون شک قصه راست می گوید او می توانست خود را نجات دهد اگر می خواست اما....

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- متضاد واژه های مشخص شده را در متن درس بیابید:

الف) باید به داوری بنشینیم/شوق رقابتی است/ در بین واژه ها و عبارت ها/ و هر کدام می خواهند معنای صلح را مرادف اول باشند . **ناورد**

ب) با اهل فنا دارد هر کس سر یکرنگی باید که به رنگ شمع از رفتن سر خندد **تزویر ، غدر**

۲- این شعر اخوان را با توجه به موارد زیر بررسی کنید:

الف) استفاده از واژه ها، ترکیب ها و ساختارهای نحوی زبان کهن:

همگنان = واژه ای کهن / خواه روز صلح و بسته مهر را پیمان = «را» ی فک اضافه که امروزه به کار نمی رود / بهر کین سوگند / می دیده است / و بر آن بر تکیه داده (کاربرد دو حرف اضافه برای متمم)

ب) کاربرد واژه ها و ترکیب های نوساخته : چاهسار گوش / مرد مردستان / باد برف / کوه کوهان / ماث

۳- در متن زیر ، گروه های اسمی و وابسته های پیشین و پسین را مشخص کنید:

الف) رخس زیبا ، رخس غیرتمند / رخس بی مانند ، با هزاران یادبود خوب خوابیده است.

رخس زیبا = رخس (هسته) زیبا (صفت بیانی فاعلی) / رخس غیرتمند = رخس (هسته) غیرتمند (

صفت بیانی مطلق) / رخس بی مانند = رخس (هسته) بی مانند (صفت بیانی) هزاران یاد بود خوب =

هزاران (صفت شمارشی) یاد بود (هسته) خوب (صفت)

قلمرو ادبی

۱- کدام نوع لحن برای خوانش متن درس ، مناسب است؟ دلیل خود را بنویسید.

لحن حماسی و روایی / چون محتوای درس داستانی است روایی با ویژگی های حماسه.

۲- در این سروده، «رستم» و «شغاد» نماد چه کسانی هستند؟

رستم = انسان های والا / شغاد = ناجوانمردان

۳- قسمت های زیر را از دید آرایه های ادبی بررسی کنید:

الف) این نخستین بار شاید بود کان کلید گنج مروارید او گم شد

کنایه = ناراحت بودن / کلید گنج مروارید = استعاره از لبخند

ب) همگنان خاموش، / گرد بر گردش، به کردار صدف برگرد مروارید

تشبیه = مردم مانند صدف دور مرد نقال بودند. / تناسب = صدف ، مروارید

پ) پهلوان هفت خوان، اکنون / طعمه دام و دهان خوان هشتم بود

تشبیه = پهلوان مانند طعمه بود / استعاره = «خوان هشتم» استعاره از «حیله و نیرنگ» / تشخیص =
خوان هشتم دهان داشته باشد.

قلمرو فکری

۱- مقصود نقال از «قصه درد» چیست؟

قصه ای که درد های جامعه ما را بیان می کند / یا قصه کشتن شدن برادر (رستم) به دست برادر (شغاد)

۲- درباره مناسب موضوعی متن درس با بیت زیر توضیح دهید :

یوسف، به این رها شدن از چاه دل مبنده این بار می برند که زندانی ات کنند

به ظاهر نباید دل بست ؛ شاید در پس این ظاهر خوب ؛ زشتی و پلشتی باشد

۳- شاعر در این سروده، بر کدام مضامین اجتماعی تأکید دارد؟

رواج ناجوانمردی در جامعه / رواج ظلم و ستم در جامعه زمان شاعر / عاقله مردم به شنیدن داستان

های قدیم در قهوه خانه ها / از بین بردن بزرگان جامعه توسط حکومت ها سفاک

۴- اگر به جای شاعر بودید، این شعر را چگونه به پایان می رساندید؟ چرا؟

شعر خوانی ای میهن

۱- تنیده یاد تو در تار و پودم ، میهن ای میهن ! بُود لبریز از عشقت وجودم میهن ای میهن!

قلمرو زبانی : تنیده = با فته / تکرار = میهن / لبریز = پر ، مملو

قلمرو ادبی : استعاره و تشخیص = ای میهن / تناسب = تار و پود / تکرار = میهن / یاد تو = استعاره

از نخ / وجود = استعاره از ظرف که لبریز می شود

قلمرو فکری : ای میهن، نام تو در تار و پودم تنیده و وجودم لبریز از عشق توست.

۲- تو بودم کردی از نابودی و با مهر پروردی فدای نام تو بود و نبودم میهن ای میهن!

قلمرو زبانی : فدای نام تو = دو ترکیب اضافی : فدای نام ، نام تو

قلمروادبی: تضاد= بود و نبود / مجاز = بود و نبود مجاز از « همه وجود » / تکرار = میهن ای میهن!
استعاره و تشخیص = ای میهن

قلمرو فکری: ای میهن، تو، زندگی مرا از نابودی و بیهودگی رهانیدی و بدان معنا بخشیدی؛ پس بود و نبودم (همه آنچه دارم) فدای تو باشد

۳- به هر مجلس به هر زندان به هر شادی به هر ماتم به هر حالت که بودم با تو بودم میهن ای میهن
قلمروادبی: مجلس و زندان ، شادی ، ماتم = تضاد و مجاز از همه حال

۴- اگر مستم اگر هشیار اگر خوابم اگر بیدار به سوی تو بود روی سجودم میهن ای میهن!

قلمروزبانی: روی سجودم = دو ترکیب اضافی: روی سجود / سجود من

قلمروادبی: واج آرای «ب» و «ه» / تضاد = شادی و ماتم ، مست ، هوشیار/ به سوی تو بود روی

سجودم = کنایه از احترام و ارزش قایل شدن / تکرار = میهن ای میهن / سوی و روی = جناس

قلمرو فکری: اگر مستم یا هشیارم یا خوابم یا بیدارم ، در هر حال به تو احترام می گذارم ای میهن.

۵- به دشت دل گیاهی جز گل رویت نمی روید من این زیبا زمین را آزمودم میهن ای میهن!

قلمروزبانی: زیبا زمین = ترکیب وصفی مقلوب / گل رویت(ت) = مضاف الیه مضاف الیه

قلمروادبی: تشبیه = دشت به دل / تشبیه = گل رویت (اضافه تشبیهی) / استعاره = زیبا زمین

استعاره ازدل / تکرار = میهن ای میهن

قلمرو فکری: من این زمین زیبا ی قلبم را آزموده ام، در دشت قلبم جز گل روی تو، گیاه دیگری نمی

روید. (پیام = نهایت عشق به وطن)

درک و دریافت

۱- یک بار دیگر، شعر را با تأمل بر مکتب ها و درنگ ها بخوانید.

۲- وجه اشتراک این شعر را از نظر محتوا با فصل های ادبیات پایداری و ادبیات حماسی بنویسید.

نهایت احترام به میهن و ملی گرایی و ارزشمندی سرزمین